

تحلیل سازه‌انگارانه از هویت ملی در دوران جنگ تحمیلی

بهاره سازمند*

E-mail: sazmand_bahareh@yahoo.com

چکیده:

انقلاب اسلامی ایران، در تعمیق مبانی فکری - فرهنگی و اعتقادی خود به میزان قابل ملاحظه‌ای با جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، که یک دهه از عمر انقلاب را به خود اختصاص داد، آمیخته شده است. در این جنگ جوهره‌ی اسلام مبارز تبلور یافت و خودانگاری و عدم اعتنا به قطب‌های قدرت در پیشبرد جامعه تحقق عینی یافت. در دوران جنگ تحمیلی که هشت سال به طول انجامید، جمهوری اسلامی ایران، همواره با تکیه بر اصل، «نه شرقی - نه غربی»^۱ به دفاع از موجودیت و تمامیت سرزمینی خود پرداخت، دورانی که نظام حاکم بر عرصه‌ی روابط بین‌المللی، نظام دو قطبی بود. جمهوری اسلامی ایران توانست با آرایه‌ی تعریفی مستقل از هویت خود، در مقابل این نظام دو قطبی بایستد و مبارزه نماید. در مورد ریشه‌ها، تاریخ، عواقب و پی‌آمدهای جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، کتب و مقالات زیادی به زبان‌های فارسی و انگلیسی منتشر شده است؛ اما در حوزه‌ی «بررسی موضوع از دیدگاه تئوریک» اقدامات بسیار محدودی صورت گرفته است. نگارنده با آگاهی از این موضوع، در نوشتار حاضر، در پی آرایه‌ی تحلیلی سازه‌انگارانه از هویت جمهوری اسلامی ایران در دوران جنگ تحمیلی برآمده است. بنابراین، ابتدا دیدگاه سازه‌انگاری را مورد بررسی قرار داده و سپس به ارزیابی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، از این دیدگاه می‌پردازد و در پایان هویت دولت جمهوری اسلامی ایران را در دوران جنگ تحمیلی مورد تحلیل قرار خواهد داد.

کلید واژه‌ها: سازه‌انگاری، جمهوری اسلامی ایران، هویت ملی، سیاست خارجی، جنگ تحمیلی

* دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تهران و پژوهشگر مؤسسه‌ی مطالعات ملی



«سازه‌انگاری»^۱ در حوزه‌ی روابط بین‌الملل

نظریه‌ی سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل ریشه در «مسأله‌ی جامعه‌شناسی شناخت» دارد که در دهه‌ی ۱۹۷۰ از سوی «پیتر برگر» و «توماس لاکمن» در کتاب «ساخت اجتماعی واقعیت: رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت» مطرح شد. از این منظر «واقعیت، ساخته و پرداخته‌ی جامعه است». منظور از واقعیت در یک معنای وسیع عبارت است از «کیفیتی مرتبط با پدیده‌هایی که آن‌ها را مستقل از خواست و اراده‌ی خود می‌دانیم و نمی‌توانیم آن‌ها را کنار بگذاریم». تأکید بر این است که خود‌کنشگران اجتماعی چه‌گونه واقعیت را برمی‌سازند و بر مبنای آن عمل می‌کنند. پس در این‌جا تعامل اجتماعی نقشی بنیادین دارد. از آن‌جا که تعاملات و فرایندهای اجتماعی به هویت‌ها شکل می‌دهند و باعث حفظ یا تغییر آن‌ها نیز می‌شوند، انگاره‌ی هویت، نقشی مهم در این برداشت پیدا می‌کند. از سوی دیگر، از آن‌جا که واقعیت زندگی سرشار از جلوه‌های عینی است که موردی خاص از آن را دلالت تشکیل می‌دهد و زبان یکی از مهم‌ترین نظام‌های دلالتی است، دلالت، زبان و گفتمان نیز اهمیت خاصی می‌یابند. به بیان «نیکلاس اونف»^۲، سازه‌انگاری از «کردارها» شروع می‌شود؛ یعنی، آنچه انجام می‌شود، اعمالی که صورت می‌گیرند و کلماتی که گفته می‌شوند (مشیرزاده، ۱۳۸۲: ۱۷۴).

نکته‌ی مهمی که باید بدان توجه داشت این است که سازه‌انگاری نظریه‌ای واحد نیست؛ بلکه مجموعه‌ای از نظریه‌ها را در بر می‌گیرد که در مورد برساختگی واقعیت اجتماعی اتفاق نظر دارند؛ اما در مورد اهمیت و نقش هویت، قواعد، نهادها، زبان، گفتمان و... از یک‌سو، و مباحث معرفت‌شناختی و روش‌شناختی از سوی دیگر، اختلاف نظر دارند. هم‌چنین باید اشاره داشت که طبقه‌بندی‌های متفاوتی از سازه‌انگاری ارایه شده است و معمولاً آن‌ها را شامل دو گروه رادیکال/عمیق، نسبی‌گرا/پسامدرن و متعارف/نازک، تجربه‌گرا/مدرن می‌دانند و گاه نیز گروهی را در میانه‌ی آن‌ها تشخیص می‌دهند (مشیرزاده، ۱۳۸۳ الف: ۱۷۴). به تعبیر دیگر می‌توان گفت که سازه‌انگاران به دو جریان اصلی و فرعی تقسیم‌بندی می‌شوند و «الکساندر ونت»^۳ را جزو گروه اول و «راگی» و «کراتوچویل» را جزو گروه دوم به حساب می‌آورند (ویور^۴، ۱۹۹۷: ۱۸۷).

1- Constructivism

2- N. Onuf

3- A. Wendt

4- Waever

آنچه سازه‌انگاران بر آن تأکید دارند، سرشت اجتماعی کنشگران است؛ یعنی، در واقع انسان‌ها را در روابط اجتماعی خود می‌بینند. از این منظر، دولت‌ها در حوزه روابط بین‌الملل و کنشگران انسانی در حوزه‌ی جامعه، دارای یک «هویت اجتماعی» می‌باشند؛ بدین معنا که ما نمی‌توانیم تصویری درباره‌ی کنشگر ماقبل اجتماعی داشته باشیم و هویت کنشگران از تعامل و کناکنش حاصل شده است. از سوی دیگر، نکته‌ای که سازه‌انگاران بر آن تأکید می‌کنند «ساختارهای معنایی»^۱ است. اگر واقع‌گرایی بر ساختارهای مادی تأکید می‌کند و چگونگی توزیع قدرت را بر روی رفتار دولت یا تأثیر سیاست خارجی را بر دولت‌ها مورد بررسی قرار می‌دهد، در سازه‌انگاری اصل بر ساختارهای معنایی است؛ به این معنا که آنچه تحت عنوان ساختار مورد توجه قرار می‌گیرد، در روابط بین‌الملل برای هر یک از کنشگران به صورتی خاص معنا می‌شود و فهم مخصوص به خود را از آن دارند و کنشگر را باید در بستر این معنا و تعاملات مشاهده کرد. کنشگران، هویت از پیش تعیین شده ندارند و هویت آن‌ها در روابط اجتماعی شکل می‌گیرد و تعریف می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۸۲: ۴۴).

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که سازه‌انگاری مبتنی بر سه فرض هستی‌شناختی^۲ است: برساخته‌بودن هویت و اهمیت ساختارهای معنایی و فکری در آن، رابطه‌ی متقابل میان کارگزار و ساختار و نقش هویت در شکل دادن به منافع و سیاست‌ها.

برساختگی هویت

هویت، فهم از خود در رابطه با دیگران معنا می‌شود. هویت‌ها شخصی یا فردی نیستند و اساساً مفهومی اجتماعی به حساب می‌آیند و در تعامل کنشگر با دیگران و در رابطه با دیگران تعریف می‌شوند. هویت‌های سیاسی نیز پیوسته و وابسته به تعامل کنشگران سیاسی با دیگران در چارچوبی غالباً نهادی است. از آن‌جا که هویت دولت و هویت ملت در رابطه با دیگر ملت‌ها و دولت‌ها شکل گرفته و تعریف می‌شود، هویت کنشگران سیاسی نیز در روابط آن‌ها با واحدهایی که خارج از مرزهای سرزمینی آن‌ها قرار دارند، تعریف می‌شود (بارنت، ۲۰۰۱: ۹).

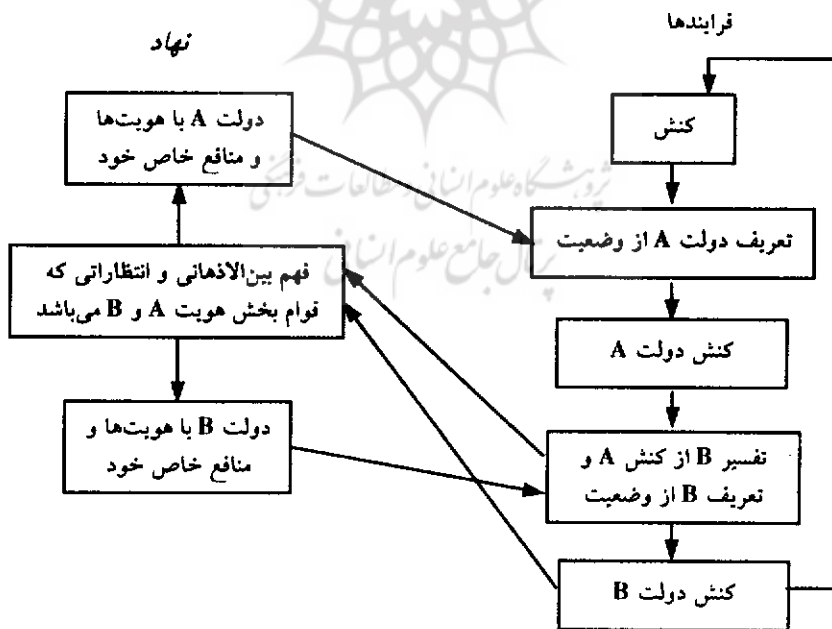
1- Meaning structures

2- Ontologic



پس از آرایه‌ی این تعریف سازه‌انگارانه از هویت، باید اشاره داشت که در مقابل جریان اصلی در روابط بین‌الملل که هویت کنشگران را در نظام بین‌الملل، مفروض و ثابت قرار می‌دهند، سازه‌انگاران بر «برساخته بودن»^۱ هویت کنشگران تأکید داشته و اهمیت هویت را در خلق و شکل‌گیری منافع و کنش‌ها مطرح می‌کنند. کنشگران از این منظر به شکل اجتماعی قوام می‌یابند و هویت‌های آن‌ها محصول ساختارهای اجتماعی بین‌الذهانی می‌باشد (مشیرزاده، ۱۳۸۳ الف: ۱۷۶). «دسلر» در همین رابطه معتقد است که از بعد هستی‌شناسانه، سازه‌انگاری «تحولی» است و همانند هستی‌شناختی نئورنالیسم «موقعیتی» یا «از پیش موجود» نمی‌باشد (۱) (دسلر، ۱۹۸۹: ۴۵).

در این رابطه، ونت نیز صراحتاً اشاره می‌کند که هویت‌ها و منافع دولت‌ها در تعامل با یکدیگر شکل می‌گیرد (ونت، ۱۹۹۲: ۳۳۰). ونت با پیروی از استاد خود - اونف - معتقد است که «هویت‌ها و منافع، برساخته‌های اجتماعی بوده و از طریق شناخت بین‌الذهانی شکل گرفته و حاصل فرایند تعامل می‌باشند» (ص ۳۳۱). نمودار زیر گویای این ادعای وی می‌باشد:



1- Constructedness

رابطه‌ی کارگزار و ساختار^۱

سازه‌انگاران بر رابطه‌ی متقابل میان کارگزار و ساختار نیز تأکید دارند. آن‌ها از یک‌سو در برابر برداشت‌های فردگرایانه و اراده‌گرایانه‌ای قرار می‌گیرند که صرفاً بر نیات و کنش کارگزار تأکید می‌کنند و ساختارها را چیزی جز مجموعه‌ای از واحدها یا کنشگران نمی‌دانند و به نقش ساختارها در شکل دادن و قوام بخشیدن به کارگزاران توجه ندارند و از سوی دیگر در مقابل نگرش‌های ساختارگرایانه‌ای قرار می‌گیرند که با تمرکز بر نقش ساختارها در تعیین بخشیدن به هویت و رفتار کنشگران، جایی را برای نقش آگاهی، فاعلیت و عاملیت اجتماعی نمی‌گذارند. از دید ونت، هویت‌ها «حلقه‌ی اصلی» در قوام متقابل کارگزار و ساختار هستند و اونف چنین نقشی را در قواعد جست‌وجو می‌کند (مشیرزاده، ۱۳۸۳ الف: ۱۷۸). اونف بر این اعتقاد است که قواعد نقش بسیار مهمی در شکل دادن به قوام‌بخشی متقابل میان کارگزار و ساختار دارد و بیان می‌دارد هنگامی که این قواعد عوض می‌شوند، کارگزارها و ساختارها نیز عوض شده و بازتعریف می‌شوند (اونف، ۱۹۸۹: ۷) (۲) و (۳).

بنابراین، سیاست بین‌المللی قلمروی اجتماعی تلقی می‌شود که ویژگی‌های آن، نهایتاً از طریق ارتباطات و تعامل میان واحدهای آن تعیین می‌شود. نظام بین‌الملل جامعه‌ای است که کنشگران در آن با یکدیگر تعامل می‌کنند و این تعاملات نیز براساس قواعد و هنجارهایی صورت می‌گیرد که جنبه‌ی بیناذهنی دارند. این جامعه مانند هر جامعه دیگری به اشخاص / کنشگران قوام می‌بخشد و در عین حال اعمال اشخاص / کنشگران است که به آن شکل می‌دهد (مشیرزاده، ۱۳۸۳ الف: ۱۸۰).

به‌طور خلاصه می‌توان گفت، از نظر سازه‌انگاران، ساختار و کارگزار به شکلی متقابل به یکدیگر قوام می‌بخشند. ساختارهای اجتماعی، نتیجه‌ی خواسته و ناخواسته کنش انسانی هستند و در عین حال، همان کنش‌ها یک بستر ساختاری تقلیل‌ناپذیر را مفروض می‌گیرند یا این بستر به‌عنوان یک میانجی برای آن‌ها عمل می‌کند. ساختارها به‌عنوان پدیده‌هایی نسبتاً پایدار با تعامل متقابل است که خلق می‌شوند و براساس آن‌ها کنشگران هویت‌ها و منافع خود را تعریف می‌کنند. ساختار جدا از فرایند یعنی جدا از رویه‌های کنشگران وجود ندارد. در این‌جا سازه‌انگاران تا حد زیادی تحت تأثیر آرای



«آنتونی گیدنز» و نظریه‌ی «ساختاریابی»^۱ وی هستند (مشیرزاده، ۱۳۸۳ ب: ۱۲۳). در همین راستا نیز راگی و کراتوچویل ضمن در نظر گرفتن امکان تحویل ساختارها به واسطه‌ی کنش کارگزاران بیان می‌دارند که ساختار حاکم بر نظام بین‌الملل همیشه ثابت نیست و قابلیت تغییر شکل و عوض شدن به صورت ساختاری دیگر را دارا می‌باشند (کراتوچویل و راگی، ۱۹۸۹: ۳۸۵).

نقش هویت در شکل دادن به منافع

از یک نگاه سازه‌انگارانه، منافع، ناشی از روابط اجتماعی است و نمی‌توان به شکلی ماقبل تعاملی / ماقبل اجتماعی از منافع سخن گفت. هویت‌ها تجسم شرایط فردیتی هستند که کارگزاران از طریق آن‌ها با یکدیگر رابطه برقرار می‌کنند. از آن‌جا که این شرایط باعث می‌شوند کنشگران خود را ملزم به عمل در وضعیت‌های خاص ببینند، به‌نحوی منافع آن‌ها را تعریف می‌کنند (مشیرزاده، ۱۳۸۳ الف: ۱۸۰) در همین راستا ونت معتقد است که هویت‌ها اساس منافع هستند. منافع، از قبل تعیین شده نیست؛ بلکه در فرایند تعامل واحدها شکل می‌گیرد (ونت، ۱۹۹۲: ۳۸۶).

بنابراین، در برداشت سازه‌انگارانه از روابط بین‌الملل، دولت یک کنشگر اجتماعی است؛ پس هویت و منافع آن از قبل تعیین شده نیست و در بستری از قواعد اجتماعی عمل می‌کند و محیط داخلی و محیط بین‌المللی مجموعه قواعدی را بر آن بار می‌کنند که به هویت آن شکل می‌دهد و منافعش را از این طریق تعیین می‌کند (مشیرزاده، ۱۳۸۲: ۴۵).

تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر سازه‌انگارانه

حوزه‌ی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، یک حوزه‌ی جدی است. تئوری‌ها و نظریه‌های روابط بین‌الملل می‌توانند در فهم این حوزه به ما کمک کنند و در پردازش بهتر و منظم‌تر آن و هم‌چنین در مشخص کردن رفتار ما با دیگران و رفتار دیگران با ما تعیین‌کننده باشند. از رهیافت‌های مهم در حوزه‌ی روابط بین‌الملل که می‌توان از آن در تحلیل سیاست خارجی کشورها استفاده کرد، رهیافت سازه‌انگارانه می‌باشد. این رهیافت، همان‌طور که اشاره شد، با تأکید بر سرشت برساخته‌ی روابط بین‌الملل، اهمیت قواعد، رویه‌ها و نهادها در شکل دادن به هویت‌های کنشگران و اهمیت آن در

شکل دادن به منافع و سیاست‌ها، از یک‌سو راه را برای تبیین هم‌شکلی‌ها و تداوم‌ها در سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی کشورها می‌گشاید و از سوی دیگر، به‌طور بالقوه با تأکیدی که بر تاریخی بودن و برساخته بودن نظام بین‌الملل و هویت کنشگران دارد، راه را برای نظریه‌پردازی در مورد تغییر و تلاش برای یافتن تعاملات و روابط بدیل و به تبع آن نظام‌های بدیل در سطح بین‌الملل براساس تغییر در ویژگی‌هایی چون خشونت، خودمحوری، امنیت‌جویی و... و در نتیجه، نظریه‌پردازی هنجاری و تجویزی در روابط بین‌الملل می‌گشاید (مشیرزاده، ۱۳۸۳ الف: ۱۷۲). در این قسمت نوشتار، تمرکز بر نقش ارزش‌ها و هنجارهای داخلی در شکل‌دادن به هویت دولت جمهوری اسلامی ایران خواهد بود.

درواقع، با وقوع انقلاب اسلامی در ایران و تشکیل حکومت جمهوری اسلامی ایران، اسلام به‌عنوان چارچوبی برای رفتار در حوزه‌ی سیاست خارجی ایران و هویت آن مطرح شد و تشکیل حکومت اسلامی در ایران یک مصداق تجربی جالب را برای مطالعه‌ی نظریه‌پردازان حوزه‌ی روابط بین‌الملل فراهم آورد. یکی از مباحث اصلی که همیشه در تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان محور مناظره به‌شمار می‌رود، نقش و اهمیت ارزش‌ها و اعتقادات مذهبی در تعیین سیاست خارجی ایران می‌باشد و سؤالاتی از این قبیل که آیا همیشه «سیاست خارجی» جمهوری اسلامی ایران مطابق با پارامترهای الهام‌گرفته از مذهب عمل می‌کند یا نه؟ وجود دارد. اگر پاسخ مثبت است، آیا این امر منعکس‌کننده‌ی نوع خاصی از دیپلماسی می‌باشد؟ آیا این پارامترها به تنهایی عمل می‌کنند یا در رابطه با دیگر پارامترهای غیرمذهبی هم می‌باشند؟ آیا ارزش‌های اسلامی جدا از بسترهای تعیین‌کننده‌ی خود بوده و صرفاً نمادین و سمبلیک هستند یا خیر؟ برای پاسخ به این گونه سؤالات باید به ادبیات مربوط به سیاست خارجی مراجعه کرد.

اگر بخواهیم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را از دیدگاه رئالیستی مورد تحلیل قرار دهیم، باید گفت، رئالیست‌ها این نوع سیاست خارجی ملهم از ایدئولوژی و ارزش‌های دینی را، عقلانی تصور نمی‌کنند و آنچه که برای آن‌ها در تحلیل سیاست خارجی مهم است منافع ملی می‌باشد؛ اما نکته‌ی مهم این است که این دسته از نظریه‌پردازان، منافع ملی را بسیار محدود تعریف می‌کرده و به ابعاد اقتصادی، نظامی و مادی آن‌ها توجه دارند. به‌عنوان نمونه، مورگنتا معتقد است که سیاست خارجی



حوزه‌ی «منافع ملی» می‌باشد یا این‌که در آن ایدئولوژی نقش تعیین‌کننده و چشمگیری را بازی نمی‌کند یا نقش بسیار محدودی دارد. اما طبق یک دیدگاه انتقادی باید گفت که هنجارها و ارزش‌های فرهنگی و مذهبی از ویژگی‌ها و مؤلفه‌های منافع ملی محسوب شده و نقش مهمی را در تعیین منافع ملی و جهت‌گیری سیاست خارجی یک کشور ایفا می‌کنند (افراسیابی، ۱۹۹۴: ۹-۱۱). آنچه مهم است این است که تنها نباید به منافع کوتاه مدت نگاه کرد؛ بلکه باید با دیدی وسیع منافع درازمدت حاصل از نقش ایدئولوژی در سیاست خارجی ایران را مدنظر قرار دارد (ص ۱۱). این همان است که سازه‌انگاران از آن به نقش تعیین‌بخش ساختارهای معنایی (در قالب‌هایی نظیر ایدئولوژی) در فرایند کنش بازیگران تعبیر می‌کنند.

بنابراین، با دیدگاهی سازه‌انگارانه وقتی که ما از «جمهوری اسلامی» صحبت می‌کنیم، این صفت «اسلامی» است که علی‌الاصول تعیین‌کننده‌ی مجموعه‌ی هنجارها و ارزش‌هایی است که بیش از همه یا شاید به شکل مشخص‌تری هویت جمهوری اسلامی را تحت تأثیر قرار می‌دهند و می‌توان گفت که «هویت اسلامی» جمهوری اسلامی است که در این‌جا تعیین‌کننده‌ی منافع و اهداف سیاست خارجی و تعیین‌کننده‌ی چگونگی هدایت سیاست خارجی است (مشیرزاده، ۱۳۸۲: ۴۵).

فرهنگ اسلامی، مفاهیم برخاسته از اسلام، اصول، قواعد اخلاقی و فقهی اسلام و اصول و قواعد حقوقی اسلام همگی در شکل دادن به هویت اسلامی ایران نقشی مؤثر دارند. البته آنچه که تحت عنوان ایدئولوژی اسلامی می‌توان از آن نام برد، بخشی از آن به مجموعه‌ی گفتمان‌های دیگر در ارتباط با ایران ماقبل اسلام و بخشی هم به مجموعه‌ی گفتمان‌های سیاسی فکری که طی دو سه دهه‌ی اخیر در ایران مطرح شده‌اند برمی‌گردد؛ اما می‌توان گفت که این گفتمان از آن‌ها هم تأثیر پذیرفته است (ص ۴۶). نکته‌ای که باید بدان اشاره داشت این است که یک‌سری قواعد، اصول و هنجارها در شکل دادن به هویت «اسلامی» جمهوری اسلامی ایران نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای داشتند که در ذیل به آن‌ها پرداخته می‌شود:

۱- حفظ دارالاسلام

محققان در مورد کشور اسلامی تعبیر متعددی را به‌کار برده‌اند. برخی از کلمه‌ی دارالاسلام و برخی دیگر از کلمه‌ی «ام‌القرآ» یا به عبارتی «ام‌القرای دارالاسلام» استفاده کرده‌اند. از لحاظ تاریخی نیز در مورد تعریف «دارالاسلام» نظرات متعددی وجود دارد.



صرف‌نظر از اختلافات موجود، ظاهراً غالب فقها در مورد اصل حفاظت از «دارالاسلام» به‌عنوان مهم‌ترین اصل در نظام اسلامی متفق‌القول می‌باشند. هم‌چنین اتفاق نظر دارند که این اصل جزو اصول ثانویه‌ی فقهی بوده که بر سایر امور مقدم است. بنابراین، قاعدتاً، مهم‌ترین و اساسی‌ترین اصل سیاست خارجی اسلام نیز باید حفظ موجودیت و کیان کشور و نظام اسلامی باشد (قزوینی، ۱۳۷۴: ۶۰). به‌علاوه باید اشاره داشت که این برداشت نیز وجود دارد که در آینده، امت اسلامی واحدی تشکیل خواهد شد و با گسترش اسلام، این امت اسلامی کل جهان را دربر خواهد گرفت و یک کلیت هم‌آهنگ جای‌گزین این تضادهای حاکم بر نظام بین‌الملل می‌شود. با این دیدگاه، اولاً می‌بینیم که نظام بین‌الملل چیست؟ ثانیاً این‌که از این نظام (نظام بین‌الملل حاکم) مشروعیت‌زدایی می‌شود؛ زیرا محصول تحولات تاریخی است که همراه با سلطه‌گری قدرت‌های غربی بوده و در اصل مغایر ایده‌ی دارالاسلام و دارالکفر است. از سوی دیگر، هنگامی که سخن از تحقق امت اسلامی است، این مسأله به تلاش برای تحقق امت اسلام منجر می‌شود که می‌تواند به قاعده‌ی تشکیل هویت اسلامی جمهوری اسلامی ایران تبدیل شود (مشیرزاده، ۱۳۸۲: ۴۶).

۲- عزت، حفظ استقلال و نفی سیل

دومین اصل مهم و اساسی شکل‌دهنده‌ی هویت دولت و به تبع آن سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، عزت و اقتدار اسلام و دولت اسلامی است. در واقع، علاوه بر آیات و روایات متعددی که در زمینه‌ی وجوب رعایت اصل عزت و اعتلای اسلام در سیاست‌های نظام اسلامی وجود دارد، متون مربوط به فقه سیاست خارجی اسلام و حقوق بین‌الملل اسلامی نیز زمانی تدوین و تنظیم شده است که مسلمانان در دو قرن اول و دوم هجری در اوج اقتدار خود به سر می‌برده و همواره قلمرو آن‌ها در حال توسعه و گسترش بوده است. از این‌رو متون تدوین شده، اساساً بر پایه‌ی اقتدار و اعتلای اسلام و دولت آن استوار بوده و انعکاسی از عزت و شوکت دولت اسلامی در آن زمان و برخورد قاطعانه و مقتدرانه‌اش در صحنه‌ی جهانی است.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز در اصول «۱۵۲» و «۱۵۳» بر نفی سلطه‌پذیری و حفظ استقلال همه جانبه و تمامیت ارضی کشور تأکید داشته و اعطای هرگونه قراردادی را که موجب سلطه‌ی بیگانه بر شؤون کشور شود منع کرده است. در اصل ۱۵۲ آمده است: «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران براساس نفی هرگونه



سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه‌ی مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و روابط صلح‌آمیز متقابل با دول غیرمحراب استوار است».

هم‌چنین اصل ۱۵۳ نیز گویای همین امر می‌باشد: «هرگونه قراردادی که موجب سلطه‌ی بیگانه بر منابع طبیعی و اقتصادی، فرهنگ، ارتش و شؤون کشور گردد، ممنوع است» (قانون اساسی ج.ا.ا، ۱۳۷۱: ۹۶).

علاوه بر آن در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز می‌توان موارد متعددی از عمل به این اصل را ذکر کرد:

۱- لغو قانون اجازة‌ی استفاده‌ی مستشاران نظامی امریکا در ایران از مصونیت‌ها و معافیت‌ها (مربوط به کاپیتولاسیون) از سوی شورای انقلاب اسلامی جمهوری اسلامی ایران (۱۰ آذر ۱۳۵۸).

۲- لغو قانون مربوط به اجرای موافقت‌نامه‌ی همکاری بین ایران و ایالات متحده‌ی امریکا، مصوب ۱۴ اسفند ۱۳۳۷ از سوی شورای انقلاب اسلامی ایران (۱۰ آذر ۱۳۵۸).

۳- فسخ فصل‌های ۵ و ۶ عهدنامه‌ی مودت مابین ایران و روسیه مورخ ۸ اوت ۱۲۹۹ (۲۶ دسامبر ۱۹۲۱) از سوی شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران (۱۰ آذر ۱۳۵۸).

برخی از محققان، شعار و سیاست اعلام شده‌ی «نه شرقی - نه غربی، جمهوری اسلامی ایران» را نیز از مصادیق مستحدثه‌ی عمل به اصل نفی سبیل می‌دانند (قزوینی، ۱۳۷۴: ۶۲).

۳- مصلحت

سومین اصل اساسی شکل‌دهنده‌ی هویت دولت جمهوری اسلامی ایران، حفظ مصلحت دولت اسلامی است. در وهله‌ی اول، حفظ دولت به معنای حفظ منافع ملی و بقای ملی است که در هر برداشت واقع‌گرایانه از روابط بین‌الملل هم به‌عنوان هدف اصلی سیاست خارجی دولت‌ها مطرح می‌شود؛ لیکن تعریفی که حفظ بقا در چارچوب ایدئولوژی اسلامی پیدا می‌کند، این است که بقا فقط بقای دولت سرزمینی نیست؛ بلکه حفظ ارزش‌ها و قواعد اسلامی، سنت‌های فرهنگی اسلامی و جلوگیری از نفوذ بیگانه در آن‌هاست که این‌ها هم باز به نوبه‌ی خود بر پایه‌ی چیزی که در سیاست خارجی و به‌عنوان «مقابله با تهاجم فرهنگی» می‌بینیم، نمود پیدا می‌کند (مشیرزاده، ۱۳۸۲: ۴۷).

۴- اصل صدور انقلاب اسلامی

اصل صدور انقلاب اسلامی نیز به اصل وحدت جهان اسلام، ایده‌ی شکل‌گیری امت اسلامی، ارزش عدالت و گسترش آن و پیشبرد ایده‌های اسلامی برمی‌گردد و نهایتاً صدور انقلاب اسلامی نیز به‌عنوان گسترش ایده‌های اسلامی به ورای مرزهای ایران مطرح می‌شود (ص ۴۷). در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز اصل صدور انقلاب اسلامی به بیان‌های مختلفی آورده شده است: «سعادت انسان در کل جامعه‌ی بشری»، «حمایت از مبارزه‌ی حق‌طلبانه‌ی مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه‌ی جهان»، «انقلاب و اتحاد ملل اسلامی و وحدت جهان اسلام» و «دفاع از حقوق همه‌ی جانی‌ی مسلمانان»، «تعهد برادرانه نسبت به همه‌ی مسلمانان» (قانون اساسی ج.ا.ا، ۱۳۷۱: ۶۹). هم‌چنین امام خمینی (ره) نیز در رابطه با صدور انقلاب اسلامی فرمودند:

ما باید از مستضعفین جهان پشتیبانی کنیم، ما باید در صدور انقلابمان به جهان کوشش کنیم... تمام قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها کمر به نابودی‌مان بسته‌اند و اگر در محیطی در بسته بمانیم، قطعاً با شکست مواجه خواهیم شد (صحیفه‌ی نور، ج ۱۲، ۱۳۶۱: ۲۸۵).

بنابراین، این اصول کلی که در فرهنگ شیعه ریشه دارند، عوامل تعریف‌کننده‌ی هویت جمهوری اسلامی ایران در نظام بین‌الملل شده و به شکلی آشکار در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تحت اصول مختلف منعکس شده‌اند. تمام این اصول، بازتاب‌های فرهنگ اسلامی هستند که می‌توان این قواعد را به شکل قواعد حقوقی آن هم ملاحظه کرد. در عین حال می‌توان مشاهده کرد که دامنه‌ی تفسیر این قواعد و اصول، چگونگی اعمال عملی آن‌ها در سیاست خارجی ایران ثابت نبوده است. به‌طور کلی می‌توان گفت که با ملحوظ داشتن نقش ساختار در تحدید دایره‌ی فعالیت کنش‌گران (رابطه‌ی ساختار - کارگزار)، تحولی گفتمانی را در سیاست خارجی ایران شاهد هستیم که این امر را می‌توان با استفاده از آنچه که تحت عنوان «گفتمان سازه‌انگارانه‌ی سیستماتیک» مطرح شد، توضیح داد. به این معنا که چه‌گونه قواعد و هنجارهای بین‌المللی به‌عنوان یک سیستم یا ساختار، اصولی از قبیل حاکمیت، عدم مداخله، استقلال یا چارچوب‌های مرزی و سرزمینی دولت‌ها و دامنه‌ی تفسیر این قواعد را تحت تأثیر قرار داده و موجب میزانی از تحول و تفاوت می‌شوند؟ یعنی در دوره‌هایی برداشت‌های کاملاً رادیکال از این اصول وجود داشته و در دوره‌هایی نیز برداشت‌هایی که می‌توان آن‌ها را با قواعد و هنجارهای بین‌المللی منطبق دانست مطرح بوده است (مشیرزاده، ۱۳۸۲: ۴۸).



اکنون می‌خواهیم به بررسی این موضوع بپردازیم که کدام‌یک از این اصول و قواعد، تشکیل‌دهنده‌ی هویت جمهوری اسلامی ایران، در دوران جنگ تحمیلی بیش‌تر مدنظر بوده است و به‌علاوه چه اصولی بر نظام بین‌الملل حاکم بوده و به هویت نظام بین‌الملل شکل داده است. فرضیه‌ی نگارنده این است که همه‌ی این اصول در دوران جنگ تحمیلی ۸ ساله، در شکل دادن به هویت جمهوری اسلامی ایران نقشی مؤثر داشته‌اند؛ اما به واسطه‌ی تأثیرپذیری از نظام بین‌الملل (ساختار) و الزامات داخلی دارای نوساناتی بوده است. در یک زمان اصل صدور انقلاب و حفظ عزت و استقلال پررنگ‌تر شده و در زمانی دیگر اصل مصلحت مورد توجه قرار گرفته است. به‌علاوه در دوران جنگ تحمیلی، نظام حاکم بر روابط بین‌الملل (ساختار)، نظام دو قطبی بود و همه‌ی کشورها تحت نفوذ دو ابرقدرت ایالات متحده‌ی آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی بودند، اما شکل‌گیری دولت جمهوری اسلامی ایران، بر مبنای اصول و قواعد مذکور، به‌عنوان کنشگر چالشگر در نظام بین‌المللی که دارای هویت دو قطبی بود، محسوب می‌شد. در گفتار بعد، بر آنیم که با ارایه‌ی شواهد تاریخی و تجربی، به تحلیل هویت دولت جمهوری اسلامی ایران در دوران جنگ تحمیلی از منظر سازه‌نگارانه بپردازیم.

هویت دولت جمهوری اسلامی ایران در دوران جنگ تحمیلی عراق علیه ج.ا.ا.

پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی (ره)، جوهره‌ی سیاست خارجی ایران را تغییر داد. ایران با اتخاذ سیاست «نه شرقی - نه غربی» و نفی اتحاد با بلوک‌های شرق و غرب، راهبرد عدم تعهد را به‌عنوان جهت‌گیری سازگار با تجربه‌ی تاریخی و بافت فرهنگی ایران در پیش گرفت و با خروج از «سازمان پیمان مرکزی» یا ستو و پیوستن به جنبش عدم تعهد و لغو بسیاری از سفارش‌های خرید اسلحه از غرب، سیاستی مستقل از قدرت‌های بزرگ را براساس «دوری‌گزینی همسان» اتخاذ کرد.

تأکید جمهوری اسلامی ایران بر اتخاذ دیپلماسی مستقل و فارغ از وابستگی به قدرت‌های استکباری - هویت نه شرقی - نه غربی - بی‌تأثیر از تحولات داخلی ایران نبود. برداشتی اخلاقی از وظایف دولت، هم‌زمان با تأکید بر خودباوری، خوداتکایی دستیابی به حاکمیت تام، تحقق فرهنگ استقلال و نفی خودباختگی و از خودبیگانگی در برابر غرب، موجبات اعتقاد به راهبرد مواجهه با نظم هژمونیک دو ابرقدرت امپریالیستی، تلاش برای برقراری نظام عادلانه‌ی بین‌المللی و اهتمام به صدور فرهنگ انقلاب را فراهم آورد که به مکتبی‌شدن سیاست خارجی و به تبع آن شکل‌گیری هویتی



دینی در دولت منجر شد. در این برهه، علی‌رغم شکاف بین مکتبیون و لیبرال‌ها، گفتمان «بسط محور» مبتنی بر گسترش بخشی از ایدئولوژی اسلامی و صدور انقلاب، بسط افکار و پیام‌ها و شعارهای انقلابی و جای‌گزین کردن مرزهای ایدئولوژیک به جای مرزهای جغرافیایی به‌عنوان مصداق هویت دولت جمهوری اسلامی ایران به‌شمار می‌آمد. از این‌رو، اصول هویت‌بخش دولت جمهوری اسلامی ایران را در این مقطع می‌توان آرمان‌خواهی، ایدئولوژی‌گرایی، عدالت‌خواهی، به‌چالش کشاندن قواعد ناعادلانه‌ی نظام بین‌الملل از جمله حق «وتو» در شورای امنیت سازمان ملل متحد، رایه‌ی تفسیری فراملی با تأکید بر امت‌گرایی، اندیشیدن به مسؤلیت‌های فرامرزی در قبال امت اسلامی، پشتیبانی از منافع مستضعفان در قبال مستکبران، حمایت از نهضت‌های آزادی‌بخش، گسترش بیداری اسلامی و ترویج ارزش‌های انقلاب در جهان اسلام، برقراری نظام عادلانه‌ی بین‌المللی و مبارزه با نظام سلطه‌ی جهانی دانست (دهشیری، ۱۳۸۰: ۳۷۴).

عده‌ای دیگر نیز این گفتمان را گفتمان «ارزش‌محور» دانسته و آن را به دو خرده‌گفتمان دیگر؛ یعنی، آرمان‌گرایی «امت‌محور» و آرمان‌گرایی «مرکز‌محور» تقسیم‌بندی می‌کنند. در دوران جنگ تحمیلی، تلقی و برداشت تصمیم‌گیرندگان و مجریان، تماماً ایدئولوژیک بود. روی‌کرد ارزش‌محور بر اصول سنتی و انتزاعی و ارزش‌های اخلاقی مبتنی بوده و دایره و حیطه‌ی آن فراتر از منافع ملی طراحی شده بود.

به همین دلیل در محیط بین‌المللی که رفتار عمده‌ی بازیگران بر واقع‌گرایی استوار است، تنها اتکا به این رهیافت، در صحنه‌ی بین‌المللی با مشکلاتی روبه‌رو می‌شود. ضعف کاربردی این رهیافت را نه‌تنها در جهان واقع‌گرا؛ بلکه در تعقیب سیاست تماس با ملت‌ها به جای دولت‌ها می‌توان مشاهده کرد. به عبارت دیگر: گفتمان ارزش‌محور به شکل رادیکال، ضمن ایجاد فرصت‌هایی برای تأمین اهداف فراملی در زمینه‌های نفوذ سیاسی، وحدت ایدئولوژیک، و تشکیل حوزه‌ی نفوذ در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی، محدودیت‌هایی را برای تأمین اهداف ملی، توسعه‌ی صنعتی و تکنولوژی، رفاه اقتصادی و بالأخص کسب اعتبار بین‌المللی ایجاد کرد (ازغندی، ۱۳۸۱: ۱۲).

حاکم شدن این گفتمان بر حوزه‌ی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در سال‌های اولیه‌ی جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران حاکی از محوریت اصل «صدور انقلاب اسلامی» و «حفظ دارالاسلام» در معنای موسع آن در تشکیل



هویت دولت جمهوری اسلامی ایران بوده و دیگر اصول را تحت الشعاع خود قرار داده بود؛ اما از اواسط دهه‌ی ۱۳۶۰؛ یعنی، اواسط جنگ عراق علیه ایران، گفتمان امت‌محور به تدریج و تحت تأثیر مشکلات داخلی و متأثر از فشارهای بین‌المللی به گفتمانی مرکز‌محور با تأکید بر ضرورت دفاع از تمامیت ارضی و حفظ ام‌القرای شیعه تبدیل شد. به عبارت دیگر: در این دوره که تمامی کشورها بالأخص کشورهای همسایه با عراق در جنگ علیه ایران متحد شده بودند، برای ام‌القرای مرکزی در نظر گرفته شد که حفظ این مرکز و تقویت امنیت دورن مرزی آن، امنیت کل جهان اسلام را تأمین نمود (ازغندی، ۱۳۸۱: ۱۳) و ستیزه‌جویی با استکبار جهانی و ایادی منطقه‌ای آن به‌عنوان چارچوب گفتمان حفظ محور سیاست خارجی قرار گرفت.

در این دوران تلاش برای خنثی‌کردن تهدیدها و توطئه‌های دشمن‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، موجبات بازتولید ارزش‌های ایدئولوژیک را فراهم آورد. شرایط جنگ تحمیلی، روح رزمندگی را در جامعه ارتقا بخشید و اهتمام جمهوری اسلامی ایران در به‌دست گرفتن ابتکار عمل در حفظ ارزش‌ها از خطر تهدیدهای داخلی و خارجی، موجب اتخاذ روی‌کرد مقابله‌جویانه در مقابل دو ابرقدرت شرق و غرب شد که سردی روابط با شوروی در پی ارسال اسلحه از سوی ابرقدرت شرق به عراق، کاهش روابط تجاری با بلوک شرق، توقف مذاکرات تهران - مسکو بر سر انتقال گاز طبیعی، خصمانه‌تر شدن روابط تهران - واشنگتن در پی تجاوز اسرائیل به جنوب لبنان از تجلیات آن به‌شمار می‌آید (دهشیری، ۱۳۸۰: ۳۷۶).

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که از منظری سازه‌انگاران چه عواملی در برساخته شدن هویت، نه شرقی - نه غربی، مؤثر بود؟ در پاسخ به این سؤال می‌توان گفت، دولت‌ها در روابط بین‌الملل دارای یک هویت اجتماعی می‌باشند و این هویت از طریق تعامل آن با دیگر دولت‌ها به‌وجود آمده است. به‌عنوان نمونه، دولت A به‌عنوان یک کنشگر از یک وضعیت خاص، تعریفی را ارائه می‌کند و مطابق با آن تعریف، دست به کنش می‌زند. دولت B نیز کنش دولت A را تفسیر نموده و تعریف خود را از وضعیت خاص ارائه می‌کند و متقابلاً دست به کنش می‌زند. همین تعاملات و فهم بین‌الادھانی طرفین است که به هویت و منافع خاص آن‌ها شکل می‌دهد. بنابراین، دولت جمهوری اسلامی ایران را در بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در نظر بگیریم، یک‌سری کنش‌ها را از خود نشان داده است و تعاملاتی را با دولت‌های دیگر مثل امریکا و شوروی داشته است و متقابلاً دو بلوک شرق و غرب نیز نقش‌هایی را در

مواجهه با دولت جمهوری اسلامی ایران ایفا کرده‌اند و همین تعاملات و درک و برداشت طرفین از کنش طرف مقابل، سبب شکل دادن به هویت طرفین شده است. بنابراین، برای پی‌بردن به هویت «نه شرقی - نه غربی» جمهوری اسلامی ایران، باید به بررسی کنش‌های صورت گرفته توسط طرفین پردازیم:

با وقوع انقلاب اسلامی در ایران، این کشور از اردوگاه غرب خارج شد و به‌عنوان یک کنشگر چالشگر برای نظام دو قطبی به حساب آمد. این امر، در دو بعد به‌طور مستقیم، منافع آمریکا را در منطقه خلیج فارس در معرض چالش قرار داد: یکی ثبات و امنیت منطقه و دیگری تداوم صدور نفت. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، ایران در دفاع از متحدین آمریکا در منطقه نقش اساسی را در قبال تهدیدات داخلی و خارجی برعهده داشت؛ اما با پیروزی انقلاب اسلامی، ایران دیگر نه تنها عامل ثبات نبود؛ بلکه خود - به‌زعم رهبران آمریکا - از چند جهت امنیت منطقه را در معرض تهدید قرار می‌داد که یکی از آنها، مسأله‌ی صدور انقلاب اسلامی بود. امام خمینی (ره) در این رابطه فرمودند: «ما باید از مستضعفان جهان حمایت کنیم، ما باید در صدور انقلاب‌مان به جهان کوشش کنیم و تفکر این‌که انقلاب‌مان را صادر نمی‌کنیم کنار بگذاریم؛ زیرا اسلام بین کشورهای مسلمان فرقی قابل نمی‌شود و پشتیبان تمامی مستضعفان جهان است.»

البته منظور اصلی رهبر انقلاب اسلامی نه مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر؛ بلکه آگاه کردن مستضعفان جهان به حقوق خود از طریق راه‌کارهای تبلیغی و فرهنگی بود؛ ولی عدم درک واقعی رهبران آمریکا از مفهوم شعار صدور انقلاب سبب گردید تا از آن پس، از دیدگاه آنان، ایران تهدیدی جدی برای امنیت و ثبات منطقه باشد. علاوه بر مسأله‌ی صدور انقلاب، موضوع دیگری که در سال‌های آغازین پس از انقلاب، موقعیت رژیم‌های محافظه‌کار منطقه را در معرض تهدید قرار می‌داد، گسترش قیام‌های اسلام‌خواهانه همراه با خصلت غرب‌ستیزی بود (مسعودنیا، ۱۳۷۸: ۱۸).

علاوه بر چالش‌های فوق، به نظر می‌رسد مهم‌ترین نگرانی آمریکا از انقلاب ایران، ماهیت ضداسرائیلی انقلاب اسلامی ایران بوده باشد؛ زیرا، شعار «امروز ایران، فردا فلسطین» در اقداماتی از قبیل قطع رابطه با رژیم صهیونیستی، واگذاری محل سفارت اسراییل به سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) در ۳۰ بهمن ۱۳۵۷، اعلام ایران به‌عنوان یکی از کشورهای خط مقدم در قبال رژیم صهیونیستی و قطع رابطه با مصر در پی امضای پیمان کمپ دیوید تجلی یافت (دهشیری، ۱۳۸۰: ۳۷۵).



واکنش دولت ایالات متحده‌ی امریکا در قالب پاسخ رهبران وقت امریکا - به‌ویژه شخص جیمی کارتر - برای مقابله با این چالش‌ها بر دو پایه استوار بود: یکی مسؤولیت‌پذیری و دیگری ایجاد ترتیبات جدید امنیتی در منطقه به جای دکترین نیکسون. راه‌کار نخست منجر به تشکیل نیروهای واکنش سریع و قراردادهای دوجانبه‌ی دفاعی با کشورهای منطقه گردید و راه‌کار دوم زمینه‌ساز تشکیل شورای همکاری خلیج فارس با محوریت عربستان سعودی بود (مسعودنیا، ۱۳۷۸: ۱۸۱). این سازمان توسط کشورهای عربی و محافظه‌کار حوزه‌ی خلیج فارس ایجاد شد و توانست پیام خود را برای مقابله با صدور انقلاب اسلامی، به سایر کشورهای میانه‌رو و محافظه‌کار عربی منتقل کند (احتشامی، ۱۳۷۸: ۷۷).

کنش دیگری که از جانب جمهوری اسلامی ایران صورت گرفت و سبب تفسیر دولت امریکا از آن کنش و تعریف خود از وضعیت حاصله و واکنش متقابل گردید، اشغال سفارت امریکا در تهران بود. با اشغال سفارت امریکا، دوران «سنگربندی» و مقابله‌ی رودرروی جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آغاز گردید (متقی، ۱۳۷۹: ۶۸). البته باید اشغال سفارت امریکا را به‌عنوان مقابله به‌مثل گروه‌های اجتماعی ایران در برابر ورود «محمدرضا پهلوی» به ایالات متحده دانست. از نظر دانشجویان، پذیرش شاه از سوی امریکا، به منزله‌ی مداخله در امور داخلی ایران محسوب می‌شد (ص ۷۵). در این حادثه، دانشجویان با افشای اسناد و مدارک اولیه، پرده از مداخلات گسترده‌ی امریکا در امور داخلی کشور برداشتند. با این اقدام انقلابی که از سوی امام (ره)، «انقلاب دوم» نام‌گذاری شد، ابتکار عمل مجدداً در اختیار نیروهای انقلابی قرار گرفته و امریکا در موضعی منفعلانه نسبت به انقلاب اسلامی قرار گرفت. امریکا در این موقعیت، تعریفی از وضعیت پیش‌آمده ارائه داد و دست به یک‌سری واکنش‌ها زد. امریکا هم‌چنین ضمن حفظ شرایط سیاسی که در اثر آن بتواند گروگان‌های خود را از ایران آزاد سازد، فشارهای نظامی و اقتصادی خود را در سطح طراحی و برنامه‌ریزی و تا حدودی اجرا افزایش داد. دولت کارتر در این زمینه دستور قطع ارسال تجهیزات نظامی امریکا به ایران و نیز توقف واردات امریکا از ایران را صادر نمود. در همین تاریخ، پروازهای امریکا به ایران لغو گردید و صدور روادید برای ایرانیان به حالت تعلیق درآمد. در همین اثنا، درگیری و ناآرامی در استان کردستان و برخی نقاط دیگر افزایش یافت و با فاصله‌ی چند روز از اقدامات قبلی تمام دارایی‌های ایران در امریکا و بانک‌های این کشور مسدود شد (مختاری، ۱۳۷۳: ۹۴).



در تاریخ ۱۳۵۹/۱/۱۹، روابط دیپلماتیک بین ایران و آمریکا قطع شد و کشورهای منطقه مساعدت بیشتری را برای همکاری نظامی با آمریکا اعلام داشتند. ارتش عراق آمادگی خود را برای حمله به ایران اعلام کرد. در این بین حمله‌ی نظامی امریکایی‌ها به ایران برای آزادسازی گروگان‌ها با شکست روبه‌رو شد و در یک اقدام مشکوک، بقایای بجا مانده از هواپیماها و هلی‌کوپترهای آمریکا به دستور بنی‌صدر بمباران گردید (مختاری، ۱۳۷۲: ۹۷) هم‌چنین «کودتای نوزده» نیز به‌عنوان واکنش نظامی و اطلاعاتی آمریکا برای خشتی‌کردن روندهای رادیکال و انقلابی در ایران به‌شمار می‌آید (متقی، ۱۳۷۹: ۷۵).

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که در فاصله‌ی زمانی بعد از وقوع انقلاب اسلامی در ایران تا زمان حمله‌ی عراق به ایران، روابط آمریکا و ایران در شرایط کاملاً جنجالی قرار داشت. ایران و آمریکا یکدیگر را به عدم رعایت احترام در روابط متقابل متهم کردند. در ماه‌های اولیه‌ی بعد از انقلاب، جامعه‌ی ایران به اندازه‌ای بسیج شده بود که آمادگی لازم برای مقابله با سیاست‌های «امپریالیستی» و «مداخله‌گرایانه» آمریکا را داشت. شعار «بعد از شاه نوبت آمریکا» در بسیاری از راه‌پیمایی‌ها تکرار می‌شد. این امر نشان می‌داد که انقلاب ایران با خروج شاه از کشور پایان نگرفته است. از منظر گروه‌های انقلابی در ایران، کشور آمریکا به‌عنوان نماد رفتارهای استکباری تلقی می‌شد. بر این اساس امام خمینی (ره) از ایالات متحده به‌عنوان «شیطان بزرگ» نام بردند.

کنش دیگر این‌که در سال ۱۹۸۰، ستیزش‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و اطلاعاتی آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران افزایش یافت. در این دوران، تئوری «جنگ کم‌شدت»^۱ از سوی کمیته‌های برنامه‌ریزی مهار رادیکالیسم ارایه شد. این روی‌کرد در کشورهای امریکای مرکزی، خاورمیانه و برخی از واحدهای آفریقایی تحمیل شده بود. «ایران» به‌عنوان اصلی‌ترین کشوری محسوب می‌شد که باید از سوی واحدهای سیاسی بین‌المللی به‌ویژه ایالات متحده‌ی آمریکا مهار گردد. در چنین شرایطی جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران آغاز گردید. ظهور چنین شرایطی بیانگر این امر بود که این منازعه از جمله اقدامات واکنشی ایالات متحده در برخورد با جمهوری اسلامی ایران بود و جنگ تحمیلی به‌عنوان نمادی از منازعات غیرمستقیم آمریکا علیه ایران تلقی می‌شد (ص ۷۱). در واقع حل مسأله‌ی گروگانگیری نه تنها پایان سیاست خارجی



مواجهه‌جویانه ایران نبود؛ بلکه عملاً موجب تشدید آن شد. ایرانیان با این اعتقاد که تشدید فعالیت ایالات متحده در خلیج فارس که آغاز آن به بهمن ۱۳۵۷ بازمی‌گشت، هدفی جز مهار و نهایتاً نابودی رژیم انقلابی‌شان ندارد، ایالات متحده را محرک واقعی تهاجم عراق به ایران در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ می‌دانستند (رمضانی، ۱۳۸۲: ۶۶)؛ اما باید دید که در مورد اتحاد جماهیر شوروی [سابق] چه عواملی سبب اتخاذ سیاست «نه شرقی - نه غربی» توسط جمهوری اسلامی ایران شد؟ به تعبیر دیگر، چه کنش‌هایی توسط دو کنشگر جمهوری اسلامی ایران و اتحاد جماهیر شوروی [سابق] صورت گرفت که انقلاب اسلامی ایران اگرچه برای روس‌ها از این نظر که موجب قطع نفوذ امریکا در مرزهای جنوبی این کشور شده بود واقعه‌ای مطلوب به نظر می‌رسد؛ ولی به خاطر ماهیت ایدئولوژیک آن چندان برای روسیه شوروی خوشایند نبود (محمدی، ۱۳۷۲: ۱۲۸).

در پاسخ می‌توان گفت که شوروی در راستای مطامع تاریخی تزارهای روس، همواره به گسترش قلمرو خود در آب‌های گرم جنوب فکر می‌کرد و با مقدمه‌چینی‌های زیاد و صبر و حوصله به تدریج زمینه‌ی بسط نفوذ خود را در افغانستان فراهم کرده بود و اوضاع جهانی را تا آن‌جا مناسب می‌دید که در یک کشور مسلمان، ابتدا حکومتی کمونیستی بر سر کار آورد و سپس به بهانه‌ی حمایت از این حکومت دست نشانده، رسماً و به‌طور نظامی و بسیار گسترده آن‌جا را اشغال کرد. مشاهده می‌شود که دو کنش توسط کنشگران ایران و شوروی صورت گرفته بود یکی وقوع انقلاب اسلامی و تشکیل حکومت جمهوری اسلامی ایران و دیگری هم اشغال افغانستان توسط شوروی سابق. اما از اولین روزهای تجاوز شوروی به افغانستان، امام خمینی (ره) مواضع قاطعی را در حمایت از مردم افغانستان بر علیه تجاوز روس‌ها اتخاذ کردند. موضع‌گیری و اقدامات همه‌جانبه‌ی ایران در این رابطه همواره مهم‌ترین مانع در روابط ایران و شوروی بود. همسایه‌ی شمالی که در زمان شاه توانسته بود منافعی در ایران به دست آورد، در برابر سقوط نظام شاهنشاهی و استقرار حکومت دینی و انقلابی، احساسات متعارض و دوگانه‌ای داشت. شوروی از این‌که یکی از بزرگ‌ترین پایگاه‌های امریکا از کنار مرزش جمع شده بود، نمی‌توانست شادمان نباشد و دست دوستی به سوی این نظام دراز نکند، از سوی دیگر وقوع یک انقلاب عظیم دینی و اسلامی شکستی بزرگ برای تئوری‌های مارکسیستی بود و در عین حال می‌توانست میلیون‌ها مسلمان ساکن آن‌جا را تحت تأثیر قرار دهد و این‌ها به‌هیچ‌وجه خوشایند حکام کرملین نبود. افزون

بر این‌ها، موضع‌گیری نظام نوپای اسلامی در برابر اشغال افغانستان نیز برای‌شان خوشایند نبود و به مذاق آن‌ها بسیار تلخ می‌آمد. بنابراین، شوروی‌ها نیز از بی‌ثباتی ایران و اعمال فشار بر این نظام جدید بهره‌هایی می‌بردند.

اما استفاده از اهرم‌های داخل ایران شاید چندان مناسب و کارآمد نبود، چون هم جو اسلامی شدید ایران جایی برای گروهک‌های کمونیستی تندرو باقی نمی‌گذاشت و هم تحریک چنین عناصری سبب می‌شد تا میدان محدودی که برای آزادی عمل عناصر وابسته به حزب توده وجود داشت نیز بسته شود. بنابراین، در این‌جا عراق نسبتاً مناسب‌ترین مهره برای اعمال فشار بر ایران بود؛ زیرا این کشور براساس یک پیمان ۱۵ ساله‌ی دوستی (در سال ۱۹۷۲) با شوروی روابط نزدیکی داشت و تقویت و احیای این پیمان، دستاویز مناسبی برای تحریک و تشویق عراق بود و از سوی دیگر، در شرایطی که اشغال افغانستان در هر حال در کل جهان اسلام به‌ویژه کشورهای منطقه، مخالفت‌هایی را علیه شوروی‌ها ایجاد کرده بود، دوستی و نزدیکی با یک کشور مسلمان و قدرتمند منطقه مانند عراق برای شوروی‌ها بسیار مغتنم بود و عراقی‌ها نیز به دلیل مسایلی که با انقلاب اسلامی ایران داشتند، از آن استقبال می‌کردند. دیگر آن‌که باید توجه داشت که بستن پیمان نظامی و حمایت از عراق، هدف‌های دوگانه‌ی سیاسی و اقتصادی را برای شوروی دربرداشت. از نظر اقتصادی نیز عراق به‌عنوان یک کشور بسیار ثروتمند نفتی می‌توانست هزینه‌ی زیادی برای خرید تجهیزات و مهارت نظامی پردازد و چنین درآمدهای ارزی و دلاری برای شوروی‌ها بسیار ارزشمند بود (حشمت‌زاده، ۱۳۷۳: ۴۱).

بنابراین، می‌توان گفت کنش دیگری که توسط جمهوری اسلامی ایران انجام پذیرفت، محکوم کردن تجاوز شوروی به افغانستان بود و متعاقباً حمایت شوروی از جنگ عراق علیه جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک کنش دیگر محسوب شده و همین امر سبب شکل دادن به بعد «نه شرقی» هویت «نه شرقی - نه غربی» دولت جمهوری اسلامی ایران گردید.

این‌ها عواملی بودند که سبب شکل دادن به هویت جمهوری اسلامی ایران در فاصله‌ی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تا زمان شروع جنگ تحمیلی شدند؛ اما در دوران جنگ تحمیلی نیز کنش‌های دیگری توسط این دو کنشگر؛ یعنی، ایالات متحده‌ی امریکا و اتحاد جماهیر شوروی سابق صورت گرفت که منجر به تقویت «هویت نه شرقی - نه غربی» در دوران ۸ ساله‌ی جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری



اسلامی ایران گردید که در همین راستا ابتدا اقدامات و کنش‌های صورت گرفته توسط ایالات متحده را مورد بررسی قرار می‌دهیم و سپس به کنش‌های انجام شده توسط اتحاد جماهیر شوروی سابق خواهیم پرداخت:

الف) ایالات متحدهی امریکا

اگرچه دوران جنگ سرد و سیستم دو قطبی در سال ۱۹۸۰ هنوز به پایان خود نرسیده بود؛ ولی در رابطه با انقلاب اسلامی ایران، قانونمندی جنگ سرد و سیستم دو قطبی کاربرد خود را از دست داده و به تبع آن در آغاز جنگ تحمیلی نیز تضاد چندانی میان ایالات متحدهی امریکا و شوروی سابق در برخورد با تجاوز عراق به ایران احساس نمی‌گردید (محمدی، ۱۳۷۳: ۹).

جنگ تحمیلی در دوران ریاست جمهوری کارتر شروع شد و در دوران ریگان خاتمه یافت. سیاستمداران و دولتمردان امریکا نمی‌توانستند در قبال این رویداد بی‌تفاوت باشند؛ چرا که اولاً جنگ در منطقه‌ی خلیج فارس جریان داشت که دولت امریکا در سال ۱۹۷۱ به بعد، در آن دارای منافع اساسی بود؛ ثانیاً سرنوشت جنگ با توجه به طرف‌های درگیر در آن برای امریکا مهم بود؛ زیرا در یک طرف، ایران قرار داشت که پس از وقوع انقلاب اسلامی به دشمن اصلی امریکا در منطقه مبدل شده بود و در سوی دیگر عراق بود که از سال ۱۹۷۲ به بعد، نزد افکار عمومی غرب، متحد اتحاد جماهیر شوروی به‌شمار می‌آمد. جنگ بین دو کشور ایران و عراق، در زمان جنگ سرد به‌وقوع می‌پیوست و امکان بهره‌برداری رقیب (اتحاد جماهیر شوروی) برای افزایش نفوذ خود در خلیج فارس وجود داشت (مسعودنیا، ۱۳۷۸: ۱۷۶). به‌علاوه باید اضافه کرد که امریکا نسبت به خطری که جنگ سرد نسبت به ذخایر نفتی غرب داشت و برخی تهدیدات اولیه‌ی ایران برای بستن تنگه‌ی هرمز و مقابله به‌مثل با اعراب و کمک‌های غرب به عراق در راه‌اندازی این تجاوز، به شدت نگران بوده و واکنش نشان داد (کوردلسمن و واگنر ۱۳۷۹: ۶۱).

لازم به ذکر است که در همین راستا و قبل از شروع جنگ عراق علیه جمهوری اسلامی ایران، روزنامه‌ی امریکایی «نیویورک تایمز»، پنج ماه قبل از آغاز تجاوز عراق، در آوریل ۱۹۸۰ (اردیبهشت ۱۳۵۹) از طرح‌های مرحله به مرحله‌ی دولت ایالات متحدهی امریکا در این زمینه پرده برداشت. این روزنامه نوشت: «دولت امریکا پس از شکست عملیات طبس، امکان اجرای سه طرح نظامی بسیار مهم را بررسی می‌کند. طرح‌های مزبور عبارتند از: پیاده کردن نیروی نظامی در شهرهایی که محل نگهداری



گروگان‌های امریکا است. مین‌گذاری در مبادی صدور نفت یا بمباران پالایشگاه‌های ایران. همین روزنامه در ادامه می‌افزاید: «واشنگتن، امیدوار است که تحریم اقتصادی و سیاسی ایران بتواند در سایه‌ی تیرگی روابط ایران و عراق تأثیر بیش‌تری داشته باشد و ادامه می‌دهد که عده‌ای معتقدند چشم‌انداز جنگ با کشوری نیرومند (عراق) شاید ایران را وادار سازد در سیاست خود تجدیدنظر کند.»

به‌علاوه برژینسکی، مشاور امنیت ملی سابق امریکا برای اطلاع از وضعیت عراق برای شروع جنگ، سفرهای مکرری به بغداد می‌نماید، به‌طوری‌که «وال استریت ژورنال» در هشتم فوریه ۱۹۸۰، یکی از این سفرهای محرمانه را فاش می‌سازد و هم‌چنین «تایمز لندن» در ۱۷ ژوئن ۱۹۸۰، به ملاقات برژینسکی با صدام حسین اشاره کرده و می‌گوید «نامبرده بعد از سفر محرمانه به بغداد در یک مصاحبه تلویزیونی گفت: ما تضاد قابل ملاحظه‌ای بین امریکا و عراق نمی‌بینیم. ما معتقدیم که عراق تصمیم به استقلال دارد و در آرزوی امنیت خلیج فارس است و تصور نمی‌کنیم که روابط امریکا و عراق سست گردد.»

از طرف دیگر، در این زمان، رفت و آمدها و تماس‌های مکرری میان امرای فراری ارتش ایران و مسئولین دولت ایالات متحده‌ی امریکا و هم‌چنین حکومت بغداد صورت می‌گرفت و نشانگر نوعی آمادگی برای تحولات بعد از آغاز جنگ و حمله‌ی عراق به جمهوری اسلامی ایران بود و نهایتاً با توجه به نفوذ و سلطه‌ای که امریکا در کشورهای عربی محافظه‌کار از جمله: مصر، اردن، عربستان سعودی و سایر شیخ‌نشین‌های جنوب خلیج فارس داشت، تردیدی نیست که چنانچه امریکا به کمک‌های مؤثر و اساسی این کشورها به عراق راغب نبود، می‌توانست از این کمک‌ها جلوگیری به عمل آورد (محمدی، ۱۳۷۳: ۱۰ و ۹).

با شروع جنگ تحمیلی، هر چند امریکا اعلام بی‌طرفی کرد؛ ولی سخنگوی وزارت امور خارجه‌ی امریکا اعلام نمود: «بی‌طرفی امریکا دلیل بر بی‌تفاوتی آن نیست و ایالات متحده برای تضمین تداوم جریان نفت، در مقابل تهدیدهای خارجی از نیروی نظامی استفاده خواهد کرد و در صورت درخواست کمک نظامی از سوی کشورهای منطقه به کمک آن‌ها خواهد رفت» (یکتا، ۱۳۷۳: ۱۴۸).

اما بعد از پیروزی بزرگ و استراتژیک ایران در فتح خرمشهر در خرداد ۱۳۶۱ (ماه می ۱۹۸۲) و شروع عقب‌نشینی ارتش عراق از خاک ایران و تغییر توازن قدرت نظامی به نفع ایران، سیاست امریکا در قبال جنگ تغییر یافت. پس از رخداد یاد شده و به‌ویژه



از زمانی که ایران جنگ را به داخل خاک عراق کشاند، دولت جدید امریکا به رهبری رونالد ریگان، به‌طور مشخص‌تر و علنی‌تری به طرفداری از عراق موضع‌گیری کرد. از طرف دیگر، سیاست و جهت‌گیری دولت امریکا در برابر جنگ عراق با ایران با مواضع کشورهای عربی خلیج فارس نیز هم‌آهنگ و هم‌سو شد (اسدی، ۱۳۸۱: ۴۹۵). هم‌چنین ریگان نام عراق را از لیست کشورهای حامی تروریسم حذف کرد و از این به بعد ممنوعیت صادرات کالاهای امریکایی به عراق برداشته شد و هیأت‌های مختلفی از مقامات امریکایی با رهبران عراق در بغداد دیدار کردند (اصغرپور، ۱۳۷۹). در همین راستا در ملاقات «طارق عزیز»، وزیر امور خارجه‌ی عراق، با «جرج شولتز، وزیر امور خارجه امریکا، در پاییز ۱۹۸۳، جانبداری امریکا از عراق کاملاً آشکار گردید و طارق عزیز نیز برقراری «تماس‌های بهتر» با مقام‌های امریکایی را تأیید نمود. او تصریح کرد که بعد از آن ملاقات «بهبود کلی» در روابط و تماس‌های بین ما وجود داشت. این نزدیکی به جایی رسید که مقام‌های امریکایی با هم‌فکری طارق عزیز متن پیش‌نویس قطعنامه‌ی ۵۴۰ را که در ۳۱ اکتبر ۱۹۸۳ (۹ آبان ۱۳۶۲) به تصویب رسید، تهیه کردند. امریکا برای آن‌که سیاست خود را در مورد جنگ عراق و ایران برای زمام‌داران کشورهای عربی خلیج فارس توضیح دهد، هیأتی از مقام‌های دولتی را از وزارت امور خارجه و وزارت دفاع امریکا به سرپرستی «جیمز پلاک»^۱ جانشین معاون وزارت خارجه و ژنرال «ادوین تیکزیر»^۲، جانشین معاون وزارت دفاع امریکا در اوایل دسامبر ۱۹۸۳ (آذر ۱۳۶۲) به کشورهای عربستان سعودی، کویت، بحرین، قطر، امارات عربی متحده و عمان اعزام داشت. این هیأت که بدون اطلاع عموم عازم این کشورها شده بودند، مدت ۱۰ روز در آن کشورها اقامت نمود و با مقام‌های دولتی آن‌ها گفت‌وگو کرد. در این گفت‌وگوها، هیأت امریکایی برای آن‌ها روشن ساخت که شکست عراق در جنگ با ایران «مخالف منافع امریکا» خواهد بود و امریکا برای جلوگیری از شکست آن چندین اقدام به عمل آورده است (ص ۵۵۱). هم‌چنین بعد از گذشت ۱۷ سال از قطع رابطه سیاسی بین دو کشور ایالات متحده‌ی امریکا و عراق، در تاریخ ۲۶ اکتبر ۱۹۸۴ (۳ آبان ۱۳۶۳) رابطه‌ی سیاسی بین دو کشور برقرار شد و جهت‌گیری سیاسی جدید امریکا برای نزدیکی به عراق، به گونه‌ای بود که کمیته‌ی خارجی سنای امریکا در

1- James A. Placke

2- Major General Edwin L. Tixier



گزارش خود صریحاً اظهارنظر نمود که «سیاست ایالات متحده‌ی امریکا از ۱۹۸۲ به سوی عراق متمایل شده است» (پارسادوست، ۱۳۷۱: ۵۵۲) و این امر زمینه را برای عراق فراهم آورد تا به گونه‌ای «دوفاکتو» و عینی به‌عنوان متحد امریکا انجام وظیفه کند (کدی، ۱۳۷۹: ۲۲۴).

درواقع از دیدگاه امریکا، پیروزی نظامی ایران در جنگ، نه تنها به ایران فرصت می‌داد که انقلاب خود را از طریق تبلیغات و تمهیدات دیگر صادر کند؛ بلکه با کسب پیروزی نهایی، تبدیل به نمونه و الگویی برای بنیادگرایان کشورهای اسلامی می‌شد. از دید امریکا، گسترش انقلاب اسلامی ایران و ارزش‌های آن در منطقه نه تنها تهدیدی جدی برای کشورهای طرفدار امریکا (مانند عربستان سعودی، اردن و مصر) محسوب می‌شد؛ بلکه خطر بالقوه‌ای نیز برای کشورهای ملی‌گرای طرفدار اتحاد عرب (سوریه) به‌شمار می‌آمد (اسدی، ۱۳۸۱: ۴۹۷). بنابراین، از زمانی که معلوم شد ممکن است با توجه به عملیات ایران بعد از فتح خرمشهر، عراق با شکست مواجه شود، ایالات متحده‌ی امریکا، با در اختیار گذاشتن هواپیماهای آواکس به عربستان، به مبادله‌ی اطلاعات نظامی به عراق اقدام کرد. باید اضافه کرد که امریکا، هر چند در طول جنگ به‌طور غیرمستقیم عراق را در تمامی زمینه‌ها مورد حمایت سیاسی و نظامی قرار می‌داد؛ ولی در سال ۱۹۸۸ به‌صورت مستقیم و آشکار با ایران اسلامی وارد نبرد شد که حمله به سکوهای نفتی، ایجاد مزاحمت برای نفت‌کش‌های ایرانی و مورد اصابت قراردادن هواپیمای مسافربری با ۲۹۰ سرنشین در ۱۲ تیر ۱۳۶۷ نمونه‌ی بارز آن بود (اصغرپور، ۱۳۷۹).

ایالات متحده‌ی امریکا در حالی گرایش خود به عراق را نمایان ساخت و سیاست‌های خود را در جهت حمایت از عراق اعمال کرد که اتحاد جماهیر شوروی نیز سیاست‌های مشابهی را با آن کشور داشت. به عبارت دیگر: سیاست‌های ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی در برخورد با جنگ ایران و عراق و در راستای حمایت از عراق همگون و مشابه بود. به‌طور کلی، از مارس ۱۹۸۸، امریکا و شوروی همانند دو کشور متحد در برابر ایران موضع گرفتند (کدی، ۱۳۷۹: ۲۲۵ و ۲۲۶).

درواقع، کنش‌های صورت گرفته از جانب ایالات متحده در دوران جنگ تحمیلی، همگی سبب شد که دولت جمهوری اسلامی ایران، آن کنش‌ها را درک نموده و تفسیر نماید و در نتیجه واکنش نشان دهد که واکنش دولت جمهوری اسلامی ایران نیز تأکید



بر اصل «نه شرقی - نه غربی» به عنوان یکی از اصول و هنجارهای قوام‌بخش به هویت آن بود.

۲- اتحاد جماهیر شوروی

پس از شروع جنگ عراق علیه ایران، روس‌ها کوشیدند از فرصت ایجادشده در جهت گسترش روابط خود با جمهوری اسلامی استفاده کنند. بنابراین، در همان بدو امر موضع بی‌طرفی اتخاذ کردند (اسدی، ۱۳۸۱: ۵۰۰). هم‌چنین بنا به گزارش بنیاد «هری تیچ»، روسیه‌ی شوروی از قبل از آغاز تجاوز، در جریان این تصمیم بوده است و اگرچه هیچ اقدامی برای بازداشتن صدام حسین نکرده بود، اما درعین حال مقامات ایرانی را از احتمال چنین حمله‌ای آگاه نموده است. حزب توده در ایران نیز که از مسکو الهام و دستور می‌گرفت تجاوز عراق را محکوم نموده و به کادر خود دستور مقاومت و دفاع را صادر کرده بود (محمدی، ۱۳۷۷: ۱۲۸)؛ اما دولتمردان ایران با توجه به درگیری‌ها و رقابت‌های سخت داخلی در آن زمان، به گزارش‌های مذکور به چشم سوءظن و بدبینی نگریسته و اصالت و صحت آن را رد کرده بودند. بی‌طرفی شوروی در جنگ و پیرو آن تأخیر در تحویل اسحله به متحد استراتژیک منطقه‌ای خود، درواقع به معنای تمایل به ایران بود؛ زیرا عدم حمایت آن کشور از تنها متحد خود در خلیج فارس، حداقل به منزله‌ی عدم تأیید اقدام عراق در شروع جنگ علیه ایران بود.

با وجود تمایل شدید شوروی نسبت به بهبود و گسترش روابط سیاسی - اقتصادی خود با ایران، به تدریج در روابط دو کشور تحولاتی رخ داد که آن را به سوی سردی پیش برد. تحولات یادشده شامل افزایش سخت‌گیری دولت ایران نسبت به فعالیت‌های حزب توده و بالأخره اعلام غیرقانونی بودن و انحلال آن، ادامه‌ی خودداری از صدور گاز طبیعی به آن کشور، تعطیل انجمن فرهنگی ایران و شوروی (که به معنی کاهش نزدیکی و وابستگی به شوروی بود)، ادامه‌ی مخالفت با تهاجم نظامی شوروی به افغانستان و مهم‌تر از همه، عدم پذیرش اقدامات میانجیگرانه‌ی شوروی برای پایان دادن به جنگ از سوی ایران بود (اسدی، ۱۳۸۱: ۵۰۳).

بنابراین شوروی با توجه به روند اوضاع منطقه و کیفیت روابط با ایران، از بهار ۱۹۸۲ و دقیقاً بعد از زمان بازپس‌گیری و فتح خرمشهر (خرداد ۱۳۶۱) بر آن شد که

موضع بی‌طرفی خود را در جنگ ایران و عراق کنار گذاشته و از کشور عراق علیه ایران حمایت کند؛ زیرا روس‌ها در تجزیه و تحلیل خود به این نتیجه رسیدند که حفظ موضع بی‌طرفی در قبال جنگ، بدون این‌که از سوی ایران امتیازاتی بگیرند، باعث دوری و بی‌زاری تدریجی عراق از این کشور شده و آن را به سوی غرب سوق خواهد داد (که به زودی نیز چنین شد). بنابراین، شوروی پس از شروع چالش سیاسی حکومت ایران با حزب توده و نیز فتح خرمشهر، عملاً از موضع بی‌طرفی خارج شد و به حمایت از عراق گرایش یافت و در سال ۱۹۸۲ تحویل جنگ‌افزار به عراق را آغاز کرد (رمضانی، ۱۳۸۳: ۶۷). ایران نیز متقابلاً مواضع ضدروسی خود را شدت بخشید و حزب توده را منحل اعلام کرد، رهبران و تعداد زیادی از اعضای حزب را بازداشت و زندانی کرد و تعداد ۱۸ نفر از دیپلمات‌های ایران مقیم مسکو را اخراج [فراخواند] کرد (اسدی، ۱۳۸۱: ۵۰۳).

در این‌جا هم می‌توان بیان داشت که در دوران جنگ تحمیلی، هم دولت جمهوری اسلامی ایران و هم دولت اتحاد جماهیر شوروی یک سری کنش‌ها را در رابطه و تعامل با یکدیگر از خود نشان دادند که منجر به تفسیر طرفین از آن کنش‌ها و تعریف از وضعیت خاص گردید که نهایتاً نیز کنش‌های صورت گرفته توسط شوروی سبب شد تا جمهوری اسلامی با واکنش‌های خود هویت «نه شرقی - نه غربی» را هم‌چنان مورد تأکید قرار دهد.

نتیجه‌گیری

همان‌طور که ذکر شد، در جریان جنگ هشت ساله‌ای که از سوی عراق به جمهوری اسلامی ایران تحمیل شد، کشورهای غربی و اروپایی به طرق مختلف به حمایت از عراق متجاوز پرداختند. در طول این جنگ خانمان‌سوز که صدها هزار کشته و مجروح بر جای گذارد و هزاران میلیارد دلار خسارات مادی و مالی به وجود آورد، هر دو بلوک شرق و غرب و کشورهای تشکیل‌دهنده‌ی آن به حمایت از متجاوز پرداختند. باید در نظر داشت که این جنگ در زمان ساختار دو قطبی رخ داد و تداوم یافت؛ ساختاری که هنوز در دو قطب آن، شرق و غرب به رهبری شوروی و آمریکا وجود داشت و هر کشوری در چارچوب روابط خود با این دو بلوک عمل می‌کردند. هم‌چنین باید در نظر داشت که پایان یافتن جنگ نیز زمانی اتفاق افتاد که نظام دو قطبی دنیا دیگر چندان مؤثر نبود و جهان در راستای تعامل و همکاری روزافزون دو بلوک و

خصوصاً رهبران آن، به سمت پایان نظام دو قطبی متمایل می‌گشت. ایران که قبل از این در بلوک غرب بود و روابط بسیار حسنه‌ای با کشورهای غربی خصوصاً آمریکا داشت، در هنگام جنگ رابطه‌اش با آمریکا به شدت به تیرگی گرایید تا جایی که این کشور را به‌طور رسمی و علنی، شیطان بزرگ خطاب می‌کرد. هم‌چنین ماجرای گروگان‌گیری سفارت آمریکا و اسارت ۵۲ دیپلمات امریکایی به مدت ۴۴۴ روز، فضای روابط ایران و آمریکا را به بدترین وضعیت خود کشانده بود. از طرفی در این مقطع، رابطه‌ی ایران با دیگر کشورهای غربی و هم‌چنین با اتحاد شوروی چندان خوب نبود و این وضعیت به‌طور قطع، در روابط ایران با این کشورها و در معادلات جنگ تأثیر می‌گذاشت. این در حالی است که رابطه‌ی عراق با شوروی و هم‌چنین رابطه‌اش با برخی از کشورها مانند فرانسه و آلمان بسیار خوب بود و در سال‌های میانی جنگ، رابطه‌ی عراق با آمریکا نیز به تدریج بهبود یافت (خالوزاده، ۱۳۸۳: ۶۶۲).

باید اضافه کرد که حمایت کشورهای غربی و بلوک شرق از عراق در جنگ با جمهوری اسلامی ایران، تمامی زمینه‌های سیاسی، دیپلماتیک، اقتصادی، مالی، تسلیحاتی و تبلیغاتی را دربرمی‌گرفت. یکی از دلایل اصلی این حمایت‌ها، هراس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و بازتاب‌های بین‌المللی و منطقه‌ای آن بود. درواقع این کشورها نگران بودند که امواج کوبنده‌ی انقلاب اسلامی، کشورهای منطقه را درنوردیده و اسلام سیاسی و انقلابی جای‌گزین رژیم‌های فاسد و محافظه‌کار منطقه شود و از طرفی پایه‌های نظام‌های غربی را که در نزدیکی منطقه بودند نیز به لرزه در آورد. به عبارت دیگر حامیان عراق در اروپای غربی و آمریکا بیش از هر چیز، نگران منافع مادی و سیاسی خود در منطقه بودند. این کشورها با عملکرد خود در طول دوران جنگ نشان دادند که مسایل اخلاقی و حقوقی و رعایت حقوق بشر شعارهایی بیش نیست و هنگامی که منافع آن‌ها درگیر باشد، این مسایل رنگ می‌بازد. حمایت‌های غرب و شرق از عراق در طول جنگ با ایران، دارای جنبه‌های نظامی، سیاسی و دیپلماتیک بود که به‌طور خلاصه عبارتند از: کارشکنی در متجاوز شناختن عراق و محکوم شدن این کشور در مجامع بین‌المللی، جنگ روانی مداوم علیه ایران از طرق مختلف، کمک‌های تسلیحاتی بسیار گسترده و تجهیز عراق به سلاح‌های متعارف و کشتار جمعی و اعطای اعتبارات مالی با شرایط بسیار خوب (خالوزاده، ۱۳۸۳: ۶۶۳).

اما نکته‌ی جالب توجه این است که در دوران جنگ تحمیلی و در درون جمهوری اسلامی ایران، (علی‌رغم حمایت‌های دو بلوک شرق و غرب از عراق و عدم حمایت از

ایران) یک هویت منسجم مبتنی بر اصل «نه شرقی - نه غربی» شکل گرفت. جنگ تحمیلی به‌عنوان یک نیروی انسجام‌بخش در داخل ایران عمل کرد و مردم را در اطراف رهبر خود گردآورد و در همین راستا «کوزر» نیز بر این اعتقاد است که «دشمن مشترک، باعث بالا رفتن پیوند درون گروهی می‌شود» (جلالی‌فراهانی، ۱۳۷۷: ۱). از این نظر، نیروهای خارجی که در صدد نابودی جمهوری اسلامی ایران بودند، در واقع به قدرت و طول عمر آن کمک کردند. امام خمینی (ره) هم در بسیاری از سخنرانی‌ها بر تهدیدات خارجی در مورد ایران تأکید می‌کردند. به‌عنوان نمونه ایشان فرمودند: «امروز به نظر می‌رسد، ما تنها مانده‌ایم؛ زیرا تقریباً تمامی نیروها در شرق و غرب یا مستقیماً با ما مخالفت می‌کنند یا به‌طور غیرمستقیم علیه ما فعالیت دارند؛ اما ایران با دست خالی و با سلاح ایمان با این نیروها مبارزه می‌کند» (بیل، ۱۳۷۱: ۴۴۰). هم‌چنین در یک سخنرانی دیگر خطاب به مراجع اسلام و روحانیون سراسر کشور فرمودند: «ما در جنگ پرده از چهره‌ی تزویر جهان‌خواران کنار زدیم، ما در جنگ دوستان و دشمنان‌مان را شناخته‌ایم، ما در جنگ به این نتیجه رسیده‌ایم که باید روی پای خود بایستیم، ما در جنگ ابهت دو ابرقدرت شرق و غرب را شکستیم، ما در جنگ ریشه‌های انقلاب پربار اسلامی‌مان را محکم کردیم» (بنی‌لوحی، ۱۳۷۸: ۴۵۲).

نکته‌ی مهمی که در اینجا باید اشاره داشت این است که در دوران جمهوری اسلامی ایران جنگ باعث جدایی نبود؛ بلکه جنگ، اکثر قریب به اتفاق نیروهای سیاسی کشور، خواه به دلیل «دفاع از نظام برآمده از انقلاب» یا به دلیل «دفاع از خاک وطن» یا به دلیل «مقابله با امپریالیسم امریکا یا روسیه» که مهاجم عراق را هم‌سو با منافع آن‌ها می‌دانستند، نیروهای‌شان و مردم را به مقابله با مهاجم فراخواندند (ثقفی، ۱۳۷۸: ۵۱).

در فاصله‌ی چند روز پس از حمله‌ی نظامی عراق، اکثر قریب به اتفاق گروه‌های سیاسی کشور طی اعلامیه‌ها و اطلاعیه‌های گوناگون هواداران خویش و عموم مردم را به مقاومت در برابر این مهاجم فراخواندند و تمامی آن‌ها اعم از چپ و راست و مذهبی و غیرمذهبی در این‌که مقابله در برابر مهاجم را وظیفه‌ای مقدس اعلام کنند، کوتاهی نکردند (ثقفی، ۱۳۷۸: ۴۸).

بنابراین، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که کنش‌ها و اقدامات صورت گرفته از جانب دو بلوک شرق و غرب در حمایت از عراق متجاوز، سبب همبستگی درون جامعه گردید و هویت ملی مبتنی بر «نه شرقی - نه غربی» در دوران جنگ تحمیلی،



نمود کامل یافت. طبق دیدگاه سازه‌انگاران، این اقدامات و کنش‌های صورت گرفته توسط کنشگران اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده‌ی امریکا، تفسیر جمهوری اسلامی ایران از این کنش‌ها و تعریف آن از وضعیت حاکم در آن زمان، سبب انجام واکنش‌های خاصی گردید که نهایتاً باعث شکل‌گیری هویت «نه شرقی - نه غربی» جمهوری اسلامی ایران گردید. در واقع، آن هنجارها و اصولی که در دوران شکل‌گیری حکومت جمهوری اسلامی ایران، به‌عنوان هنجارها و اصول مسلم تعیین‌کننده‌ی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مطرح شدند و باعث شکل دادن به هویت جمهوری اسلامی شدند، در دوران جنگ تحمیلی نیز مورد تأکید قرار گرفته و همراه با کنش‌ها و واکنش‌های صورت گرفته توسط کنشگران اصلی دو بلوک شرق و غرب؛ یعنی، اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده‌ی امریکا و به عبارت دیگر تعامل میان ایران و این دو کنشگر، هویت «نه شرقی - نه غربی» ایران را متبلور کردند.





یادداشت‌ها:

- ۱- در برداشت هستی‌شناختی سازه‌انگاره‌ای دیوید دسلر از «مدل تحولی»^۱ ساختار بین‌المللی هم شامل منابع (به معنای خصوصیات فیزیکی تشکیل دهنده‌ی توانمندی) است و هم قواعد (یعنی رسانه‌هایی که کنشگران از طریق آن‌ها با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند و میان کنش‌های خود هم‌آهنگی ایجاد می‌نمایند)؛ در صورتی که برداشت نوع واقع‌گرایانه‌ی واکر فقط منابع مادی را مدنظر قرار می‌دهد.
- ۲- دسلر، این قواعد را به دو دسته تکوینی^۲ و تنظیمی^۳ تقسیم‌بندی می‌کند و ویژگی‌های هر یک را برمی‌شمارد. برای مطالعه‌ی پیش‌تر ر.ک. به:
- Dessler, D. (1989); "Whats at stake in the Agent Structure Debate? International Organization, 441-473.
- ۳- گیدنز، قواعد را تکنیک‌ها و رویه‌های عمومی اجرا و بازتولید اعمال اجتماعی تعریف کرده و معتقد است که می‌توان از آن‌ها تحت عنوان رویه‌های کنش یاد کرد.
- ۴- این امر با توجه به پیشینه‌ی سیاسی ایالات متحده در برخورد با دولت‌های رادیکال و خاطره‌ی ذهنی ایرانیان از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، مفهوم جدی‌تری پیدا کرد. «آنتونی بریل» این اقدام را به منزله‌ی جلوه‌هایی از «دفاع پیشگیرانه» تلقی کرد (متقی، ۱۳۷۹: ۷۵).



1- Transformational model

2- Constitutive

3- Regulatory



منابع:

- ۱- احتشامی، انوشیروان (۱۳۷۸): *سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی (اقتصاد، دفاع، امنیت)*، ترجمه‌ی ابراهیم منفی و زهره پوستین‌چی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۲- ازغندی، علی‌رضا (۱۳۸۱): *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: نشر قومس.
- ۳- اسدی، بیژن (۱۳۸۱): *خلیج فارس و مسایل آن*، تهران: انتشارات سمت.
- ۴- اصغرپور، غلامرضا (۱۳۷۹): *نقش امریکا در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران*، تهران: کیهان.
- ۵- بنی‌لوحی، سیدعلی (۱۳۷۸): *میانی دفاع از دیدگاه امام خمینی در دفاع مقدس*، چاپ پنجم، تهران: مؤسسه‌ی فرهنگی دانش و اندیشه‌ی معاصر.
- ۶- بیل، جیمز (۱۳۷۱): *عقاب و شیر*، ترجمه‌ی مهوش غلامی، تهران: نشر کوبه.
- ۷- پارسادوست، منوچهر (۱۳۷۱): *نقش سازمان ملل در جنگ عراق و ایران*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ۸- نفقی، مراد (۱۳۷۸): *انقلاب، جنگ و جابه‌جایی نخبگان در جامعه*، *فصلنامه‌ی گفت‌وگو*، شماره‌ی ۲۳، صص ۴۰-۶۰.
- ۹- جلالی‌فراهانی، محسن (۱۳۷۷): *«جنگ تحمیلی و نظریه‌ی انسجام درونی ملی»*، *فرهنگ پایداری*، پیش‌شماره، صص ۱-۴.
- ۱۰- حشمت‌زاده، محمدباقر (۱۳۷۳): *«جنگ تحمیلی و نفت»*، *مجموعه مقالات جنگ تحمیلی*، تهران: دانشکده‌ی فرماندهی و ستاد، معاونت تحقیق و پژوهش، صص ۲۷-۸۶.
- ۱۱- خانواده، سعید (۱۳۸۳): *حمایت‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی کشورهای قدرتمند از عراق در طول جنگ با جمهوری اسلامی ایران*، دعاوی ایران: بررسی کمک‌ها و حمایت‌های غرب به‌ویژه امریکا از صدام‌حسین در جنگ تحمیلی، تهران: مؤسسه‌ی فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- ۱۲- خمینی، روح‌ا... (۱۳۶۱): *صحیفه‌ی نور*، جلد ۱۲، تهران: مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
- ۱۳- دهشیری، محمدرضا (۱۳۸۰): *«چرخه‌ی آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»*، *فصلنامه‌ی سیاست خارجی*، سال پانزدهم، شماره‌ی ۲، صص ۳۶۹-۳۹۷.
- ۱۴- رمضان‌ی، روح‌الله (۱۳۸۳): *چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، ترجمه‌ی علیرضا طبیب، چاپ سوم، تهران: نشر نی.
- ۱۵- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۸۲): چاپ پانزدهم، تهران: مجتمع علمی و فرهنگی مجد.
- ۱۶- قزوینی، سیدعلی (۱۳۷۴): *«بحثی درباره‌ی سیاست خارجی اسلام: پژوهش در بعد فقهی سیاست خارجی ایران»*، *فصلنامه‌ی سیاست خارجی*، سال نهم، شماره‌ی ۱، صص ۵۷-۷۱.
- ۱۷- کدی، نیکو و گزیورسکی، مارک (۱۳۷۹): *«نه شرقی، نه غربی»*، ترجمه‌ی ابراهیم منفی و الهه کولایی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.



- ۱۸- کوردسمن، آنتونی و واگنر، آبراهام (۱۳۷۹): «تحلیل تهاجم عراق به ایران در سال ۱۹۸۰، یک روی کرد غربی»، ترجمه‌ی میرسعید مهاجرانی، *فصلنامه‌ی سیاست دفاعی*، شماره‌ی ۳۱، صص ۶۴-۲۵.
- ۱۹- منقی، ابراهیم (۱۳۷۹): «استراتژی موازنه‌ی منطقه‌ای امریکا در جنگ ایران و عراق»، *فصلنامه‌ی سیاست دفاعی*، شماره‌ی ۳۱، صص ۸۶-۶۵.
- ۲۰- محمدی، منوچهر (۱۳۷۷): *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: اصول و مسایل*، تهران: نشر دادگستر.
- ۲۱- _____ (۱۳۷۳): «علل و عوامل بروز جنگ تحمیلی»، *مجموعه مقالات جنگ تحمیلی*، تهران: دانشکده‌ی فرماندهی و ستاد، معاونت تحقیق و پژوهش، صص ۱-۲۶.
- ۲۲- مختاری، مجید (۱۳۷۳): «تجزیه و تحلیل مقطع زمینه‌سازی جنگ ایران و عراق»، *مجموعه مقالات جنگ تحمیلی*، تهران: دانشکده‌ی فرماندهی و ستاد، معاونت تحقیق و پژوهش، صص ۸۷-۱۱۶.
- ۲۳- مسعودنیا، حسین (۱۳۷۸): «امریکا و جنگ ایران و عراق: از ادعای بی‌طرفی تا مداخله‌ی علنی»، *فصلنامه‌ی انقلاب اسلامی*، سال اول، پیش‌شماره‌ی دوم، صص ۳۸-۲۵.
- ۲۴- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳ الف): «گفت‌وگوی تمدن‌ها از منظر سازه‌انگاری»، *مجله‌ی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران*، شماره‌ی ۶۳، صص ۱۶۹-۲۰۱.
- ۲۵- _____ (۱۳۸۳ ب): «سازه‌انگاری به‌عنوان فرانظریه‌ی روابط بین‌الملل»، *مجله‌ی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران*، شماره‌ی ۶۵، صص ۱۱۳-۱۴۳.
- ۲۶- _____ (۱۳۸۲): «نقش ارزش‌ها و هنجارها در شکل دادن به سیاست خارجی: رهبافت سازه‌انگاران»، *بولتن مرکز مطالعات عالی بین‌المللی*، سال سوم، شماره‌ی ۳، صص ۴۴-۴۹.
- ۲۷- یکتا، حسین (۱۳۷۳): «مواضع قدرت‌های بزرگ و جنگ ایران و عراق»، *مجموعه مقالات جنگ تحمیلی*، تهران: دانشکده‌ی فرماندهی و ستاد، معاونت تحقیق و پژوهش، صص ۱۴۳-۲۰۰.
- 28- Afrasiabi, K.L. (1994); *After Khomeini: New directions in Iran's foreign policy*. (Boulder, San Francisco), Oxford: Westview Press.
- 29- Barnett, Michael (1999); "Culture, strategy and foreign policy change: Israel's road to Oslo", *European Journal of International Relations*, Vol. 5 (1), PP. 5-36.
- 30- Bulloch, ohn and Morris, Harvey (1991); *The Gulf war: Its origins, History and Consequences*, London: Methuen.
- 31- Dessler, D. (1989); "Whats at stake in the Agent-structure Debate?", *International organization*, PP. 441-473.
- 32- Kratochwil, F. and Ruggie, J. G. (1986); "International organization: A state of the Art or an art of the state?", *International organization*, Vo 40, No 4, PP. ???.
- 33- Onuf, N. (2002); "Word of Our Making "The strange career of constructivism in international relations" in Puchala, ed: 119-141.



- 34- Waever, O. (1997); "Figures of international thought" in *Waever and Neumann*, eds.
- 35- Wendt, A (1992); "Anarchy is states make of it", *International organization*, 46, S (spring), 391-425, (Reprinted in *Der Derian*, ed: 129-77).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی